

آمیولانس

داستان دکتر دیوانه و لباس خودآغوشی



پوریاء عالمی

● آقا ما یکی را بردیم تیمارستان تحویل بدهیم، ما را نگه داشتند. هنوز آمبولانس جلو در است، هرچی توضیح دادم سالمم گفتند هرکی دیوانه‌تر است بیشتر اصرار می‌کند سالم است. گفتیم من اصراری ندارم. تا اصرار نکردم گفتند دیوانه را بخوابانید و سریع یکی از این لباس‌های خودآغوشی تنم کردند و بستندم به تخت. گفتیم: من اصراری ندارم. ولی در مقایسه با خیلی‌ها، به ز شما نباشند، دیوانه نیستیم‌ها. گفتند: همه دیوانه‌ها فکر می‌کنند سالم هستند گفتیم: الان شما فکر می‌کنی سالمی؟ ناراحت شد، یک آمپول وریدی زد. گفتیم: بیا علمی بحث کنیم. یک دیوانه یک سنگ را می‌اندازد نه چاه، صدتا عاقل نمی‌توانند درش بیایزند، درست؟ گفت: درست. گفتیم: به نظر شما کی دیوانه است؟ گفت: آن صدتا عاقلی که می‌روند سنگ را دربیایزند دیوانه هستند چون دارند سرمایه‌های مملکت را از بین می‌برند. باید نفری یک سنگ بیندازد توی آن چاه، تا چاه کلا بسته شود بعد به آن دیوانه اول مدال افتخار بدهند.گفتیم: کاش سیمیناز بگنارید و دکترین این نظرات مشعشع را تبیین کنید. گفت: سعی نکن دیوانه‌بازی دربیاوری، یک کاری می‌دهی دست خودت‌ها. آمپول وریدی می‌خواهی؟ گفتیم: نه عزیزم، من دیوانه‌بازی درنیابورند شما که عاقل هستی. کار دادید دستم و من را از کار و زندگی انداختید. بابا من سر کار می‌روم. گفت: همین که در این دوره و زمانه می‌روی سسر کار، یعنی دیوانه‌بازی آدم عاقل از رانت استفاده می‌کند و با ارز دارو ماشین وارد می‌کند و ماشین خارجی سوار می‌شود و نوشابه گازدار می‌خورد. گفتیم: آخه...گفت: باز دیوانه‌بازی در آوردی؟ گفتیم: تو واقعا دکتري؟ گفت: دکترم، و توی صورتم خندید. گفتیم: قبل از اینکه بیایی توی این دیوانه‌خانه دکتر بودی یا وقتی آمدی اینجا درست را ادامه دادی و دکتر شدی؟ گفت: وقتی آمدم اینجا دکتر شدم. چون بیرون هر چی رفتم لباس دکتري بخرم، هیچ لباس فروشی‌ای نداشت، اما اینجا پر از لباس دکتري بود. بین آمبولانس‌چی، این لباس دکتري برام اندازه است؟ گفتیم: به تاز رنت را می‌زنند. ببینم دکتر کو پس؟ گفت: به تخت بغلی بستمش. و باز خندید توی صورتم. من هم که لباس خودآغوشی تنم کرده بودند و دستم به جایی بند نبود برای همین شروع کردم به گریه کردن. دکتر دیوانه گفت: چرا گریه می‌کنی؟ گفتیم: چون دیوانه‌ام کردید... از دست شما دیوانه شدم... خندید و گفت: سوپنج آمبولانست کوف؟ می‌خواهم بروم باباش یه دوری بزنم...

شرقروزنامه

www.sharghdaily.ir

پنجشنبه ۱۹ تیر ۱۳۹۳ = ۱۲ رمضان ۱۴۳۵ = ۱۰ جولای ۲۰۱۴ = سال یازدهم = شماره ۲۰۶۱ = صفحه ۵۵۷
اذان ظهر تهران ۱۳:۱۰ • اذان مغرب ۲۰:۴۳ • اذان صبح فردا ۴:۱۳ • طلوع آفتاب ۵:۵۷

روزنامه‌فردا

کارتون خواب

ساسان خادم



انتشارات امید فردا منتشر کرد

مجموعه ۲۵ سال در ایران چه گذشت؟ (از بازرگان تا خاتمی) – نویسنده: داود علی‌بابایی

جلد اول: دولت موقت مهندس مهدی بازرگان – جلد دوم تا چهارم: ریاست جمهوری دکتر ابوالحسن بنی‌صدر

جلد پنجم: ریاست جمهوری شهید محمدعلی رجایی و آیت الله سید علی خامنه‌ای

جلد ششم تا یازدهم: ریاست جمهوری آیت‌الله سید علی خامنه‌ای و نخست‌وزیری میر حسین موسوی

جلد یازدهم (درباره وقایع سال ۶۴) می‌باشد

و ۱۴ اثر دیگر



شهید جاوید

درباره قیام امام حسین (ع)

و ۷ اثر دیگر

نویسنده: صالحی نجف آبادی

قتل‌های سیاسی و تاریخی سی قرن ایران

(دوره دوم – جلد اول: از سال ۳۳ تا ۵۷)

و ۶ اثر دیگر

نویسنده: جعفر مهدی نیا

پیرامون گفته‌ها و ناگفته‌ها

(جامعه، مردم و مشکلات در دو دهه اخیر)

و ۲۰ اثر دیگر

نویسنده: داود علی بابایی

پنجاه روز تاریخی

پنجاه واقعه‌ی تاریخی از میلاد مسیح تاکنون

و ۴ اثر دیگر

نویسنده: حبیب‌الله شاملویی

و آثار متعدد در زمینه تاریخی، سیاسی، ادبیات مشروطه و داستان

حساب جاری: ۰۲۰۹۴۳۳۶۸۴۰۰ – شماره کارت: ۵۴۳۲-۳۷۴۹-۶۹۱۷-۶۰۳۷ بانک صادرات – امیدعلی بابایی

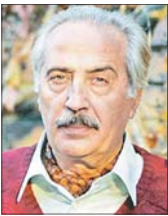
حساب جاری: ۰۱۱۷۴۲۲۹۱/۱۰۰/۲۹۸ – شماره کارت: ۰۲۴۶۳۷۸-۲۳۲۲۹۱۰۵ بانک پاسارگاد – امید علی بابایی

تلفکس: ۶۶۹۱۷۴۴۹ – ۶۶۹۱۳۵۶۸ – ۰۲۱. خارج از وقت اداری: ۶۶۹۰۶۷۵۶ – ۰۲۱

گزارش فردا

محمدعلی سپانلو و فرزانه طاهری به بهانه هفتادو سومین زادروز ناصر تقوایی

رویای شب نیمه تابستان



عسل عباسیان

شنه که بیاید تولد هنرمندی است که نسل جوان او را با فیلم‌هایش می‌شناسند، غافل از اینکه او پیش از کارگردان شدن، نویسنده‌ای بوده که «محمود دولت‌آبادی» درباره داستان‌هایش در کتاب «میم و آن دیگران» چنین می‌نویسد: «تصویر، آدم‌ها و روابط میان آنها، نشانه‌ها و ایجاز دلپذیر یکایک داستان‌های تقوایی با نثری زیبا و به دور از تصنع، در عین حال با حس شدید وسواس نسبت به هر رفتار، گفتار و تصویر هستند» ناصر تقوایی، سینماگری که عکس‌هم هست و مجموعه داستان «تابستان همان‌سال»‌اش او را به جامعه هنر ایران در سال‌های پیش از فیلمسازی‌اش شناساند، ۲۱ تیر در حالی ۷۳ ساله می‌شود که از ۱۳ سال قبل تاکنون، پس از ساخت «کاغذ بی‌خط» هنوز فیلم دیگری از او بر پرده‌های سینما دیده نشده است. چند فیلم شروع کرده که متأسفانه ناتمام ماندند.

محمدعلی سپانلو- شاعر تهران- که از سال‌های آخر دهه ۴۰، ناصر تقوایی را به‌واسطه همان مجموعه داستانش شناخته و بعدتر به‌دلیل همان آشنایی در فیلم او- آرامش در حضور دیگران- هم بازی کرده، به روزهای اول آشنایی‌شان اشاره می‌کند: «دوستی من با تقوایی به روزهای خیلی دور برمی‌گردد، به سال‌های ۴۷ و ۴۸. آن

محمد توسلی: در سال ۱۳۳۱ وقتی مهندس بازرگان با درخواست دکتر

مصدق مدیرعامل سازمان (لوله‌کشی) آب تهران شدند، گفتند: «چه کاری از آب‌رساندن به مردم و زنده کردن یک شهر بالاتر» و با استناد به آیه شریفه «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلِّ شَيْءٍ حَیٍّ» آن را بر سربرگ‌های اداری این سازمان و بالای دفترشان نقش بستند تا نشانه‌ای باشد از اهمیت موضوع آب. آب، یک مساله حیاتی برای انسان و تمام موجودات جهان است چراکه تمام حیات جهان وابسته به این مایع حیات‌بخش است. در آن زمان هم توجه به موضوع آب به حدی جدی بود که مهندس بازرگان برنامه لوله‌کشی آب تهران را آغاز کردند و اتفاقاً شروع این برنامه از جنوب شهر بود تا تکمیل آن تضمین شود. اگرچه بعد از کودتای سال ۳۲ و خروج مهندس بازرگان از سازمان آب، پروژه لوله‌کشی آب تهران با وقفه‌هایی انجام شد اما این حرکت در آن زمان نشانه‌ای بود بر اینکه ایشان سازمان آب را با چنین نگاه انسانی‌ای پایه‌ریزی کرده بودند. اما حالا با توجه به بحران جهانی آب، مساله آب در کشور و به‌خصوص در تهران به یک مشکل جدی بدل شده و لازم است برای مهار



آن در درجه اول، طرح جامع آب در سطح کشور تهیه شود تا استفاده از این مایع حیاتی در بخش‌های مختلف شهری، صنعتی و کشاورزی، بهینه شود. اما قدم بعدی صرفه‌جویی، متوجه مردم است. این موضوع از اهمیت زیادی برخوردار است که سرانه مصرف آب در بین مردم بسیار بالاست و باید از کوچک‌ترین واحدهای مصرف، یعنی از مصرف روزانه و شخصی خود قدم اول صرفه‌جویی را برداریم. در حمام از مصرف زیاد آب پرهیز کنیم و باغچه‌های خود را با آب آشامیدنی آبیاری نکنیم. اگر تجسم کنیم که در بی‌آبی مطلق، ما برای ادامه حیات نیازمند یک لیوان آب گوارا هستیم در حالی که دیگر شهروندان ما دارند آن را بی‌رویه مصرف می‌کنند، احساس مسوولیت ما در زمینه صرفه‌جویی، جدی‌تر خواهد شد.

تهران که روزگاری به داشتن بهترین آب جهان معروف بود دیگر چنین شهرتی ندارد اما همین آب باکیفیتی که دارد نیز باید به‌صورت بهینه مصرف شود تا آینده این شهر با تشنگی همراه نباشد.

یادداشت‌های یک دیوانه

روانکاو



اشکان خطیبی

روی میل راحتی دراز کشیده‌ام و خطوط نم سقف مطبش را که مثل رگ و بی معنادان بیرون زده، بررسی می‌کنم. به حساب من، ۱۲-۱۰ دقیقه‌ای می‌شود که اینجا ولو شل‌دام غیر از دوبار صدای سینه‌صاف‌کردنش هنوز صدای دیگری از دکتر به گوشم نخورده. یک ساعت مزخرفا از آنها که نایبه‌به‌نایبه اعلام حضور می‌کنند، دایم به تو گوشزد می‌کند که عمر گران می‌گذرد، خواهی نخواهی!! بر دیوار آویزان است. به احتساب حق ویزیت دکتر، این مراسم سکوت، ثانیای ۵۰ تومان برایم آب می‌خورد. لطف‌های از فکر کردن به ضرر مالی حاصل از سکوت، نگران می‌شوم. با صدای یک بچه شش‌ساله که شیشه پنجره همسایه را شکسته شروع به حرف‌زدن می‌کنم. -تو راه داشت‌م میومدم، دعوام شد. -اوهو!ا

-برای همین دیر رسیدم.

(سکوت)

-بوق زدم، فحش داد، منم دیگه هرچی از دهنم در میومدم گفتیم.

چی گفتی!!

-گفتم: برو... پیاده می‌شم مادر تو به عزت می‌شونما!

-چرا فکر کردی طرف ... نه!!

-فکر نکردم فقط گفتم.

-اوهوم.

و باز سکوت. لعنتی! همین‌طور ۵۰تومانی است که دارد

از جیبم می‌رود انگار در صندلی‌اش جابه‌جا می‌شود. کاش حداقل پشت‌سرم نمی‌نشست.

-راستی، چند شبیه خواب می‌بینم تو یک فضای

سرسبزی دارم به شکل یک اسب می‌دوم!

-خب؟

-علف می‌خورم! خوشحالم. این یعنی چی!!؟

-خودت چی فکر می‌کنی!!؟

(خب من اگر می‌خواستم خودم فکر کنم که نایبه‌ای

باجه پرداخت

جا و جایگاه موسیقی در تلویزیون

مخاطب عرضه می‌کند، در زمره نازل‌ترین‌ها باشد؛ همان آثاری که در صداوسیما، فاخر لقب گرفته است. حتی می‌توان ترانه‌های تیتراژ سریال‌ها را هم حاصل همین نگاه ابزاری دانست چرا که در ساخت این نوع موسیقی نیز جای فردیت هنرمند و تشخیص موسیقی خالی است و ساخت اثر منوط به پخش آن سریال یا برنامه است. هرچند می‌توان برخی از سریال‌ها یا برنامه‌های مناسبتری را عامل پخش موسیقی خوب در این رسانه دانست؛ درست مثل زنده‌ماندن موسیقی ایران باستان که در حال فراموشی بود اما با واسطه نمایش تعزیه، زنده ماند و بالاچار در کنار تعزیه‌خوانی به حیثیات در دوره اسلامی ادامه داد. خوشبختانه با گسترش شبکه توزیع محصولات صوتی و تصویری، دخل‌وخرج تولیدکنندگان فرهنگی و هنری به صورت مستقیم با مردم ارتباط پیدا کرده و استقلال نسبی در این زمینه، از شدت وابستگی هنرها و ابزارشدن در دست نهادهای رسمی و دولتی کاسته است.

و هنری روز- به‌ویژه تئاتر و موسیقی و ادبیات- سیاست «درهای بسته» است و ترجیح می‌دهد پای هنرمندان فعال در این حوزه‌ها به شبکه‌های عمومی‌تر باز نشود. خاطرم‌ان هست که تلویزیون تا چندسال پیش به انحاء مختلف، قطعه‌های موسیقی سنتی و پاپ را در قالب نماهنگ یا میان برنامه پخش می‌کرد ولی چندسالی است که حضور و بروز موسیقی در سیما، محدود به تیتراژ برنامه‌های مناسبیتی یا سریال‌ها شده است. در مواردی هم که پای القای حس غرور ملی و بزرگنمایی پیروزی‌های ورزشی در میان باشد، قطعاتی که اغلب به ستایش از نژاد ایرانی و عرق میهنی و اسلامی می‌پردازد، پشت سر هم پخش می‌شود که هدف از پخش آنها قطعا «پخش موسیقی» نیست. (البته تلویزیون بعد از باخت تیم فوتبال ایران به آرژانتین هم، سه، چهار قطعه موسیقی مخصوص جشن و پایکوبی پخش کرد) به بیان دیگر، نگاه ابزاری و پروپاگاندا به موسیقی در سیما موجب شده است تا آنچه به‌عنوان اثر موسیقایی به



جواد ماه زاده

یکی از دلمشغولی‌های همیشگی اهالی نشر و قلم در سال‌های گذشته، بی‌توجهی صداوسیما به صنعت نشر و تولید کتاب بوده است. معمولاً صداوسیما همان نگاه دستوری و مناسبیتی را که به سایر پدیده‌های فرهنگی دارد، در قبال کتاب هم دنبال می‌کند و خیال تغییر مشی هم ندارد. یکی، دو برنامه متفاوت نیز که از شبکه گوشه‌گیر چهار ساعته و پخش شده، یا جوامرگ شده‌اند یا آنقدر به ساعت‌های انزوا و پرت فرستاده شده‌اند که حتی خود اهالی قلم هم از وجود چنین برنامه‌هایی بی‌اطلاعند؛ چه رسد به مخاطبان عام که باید مخاطب اصلی کتاب و محصولات فرهنگی باشند. درواقع سیاست صداوسیما در قبال تولیدهای فرهنگی